خبر

رونمایی از کتاب «نبرد تنگه‌ها»

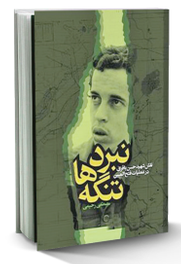

کتاب «نبرد تنگه‌ها» نوشته مصطفی رحیمی که توسط مؤسسه شهید حسن باقری منتشر شده است با حضور همرزمان شهید باقری، سردار فتح‌الله جعفری، رئیس بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس سپاه و جمعی از مسئولان در خبرگزاری مهر رونمایی شد. این کتاب در ۱۰ فصل با عنوان «غرب کرخه در اسارت»، «شکل‌گیری محورهای مقاومت»، «طرح‌ریزی عملیات»، «چهار محور، چهار قرارگاه»، «شمارش معکوس»، «آغاز عملیات»، «مرحله دوم، سوم و چهارم» و «فتح‌المبین در بوته نقد» به نقش شهید حسن باقری در عملیات فتح‌المبین پرداخته است. در بخشی از این کتاب ۱۰۷۷ صفحه‌ای می‌خوانیم: «حالا با حضور مهدی زین‌الدین و نظارت مستقیم حسن باقری، شناسایی‌ها در غرب دزفول گسترده‌تر و هدفمندتر پیگیری می‌شد. حسن باقری ضمن کنترل و هدایت حرکت‌های شناسایی، نیم‌نگاهی هم به کشف استعدادها داشت. او به‌دنبال افراد با نبوغی بود که بتوانند در سطوحی فراتر از یک محور به او کمک کنند بی‌تردید یکی از کشف‌های بزرگ حسن در امر شناسایی، توکل قلاوند بود. قلاوند که مسئولیت شناسایی محور دالپری را برعهده داشت تمامی منطقه دشت‌عباس و ارتفاعات شمالی آن را جز به جز و قدم به قدم می‌شناخت. معروف‌ترین کمپ شناسایی در منطقه غرب دزفول کمپ قلاوند بود. دوستانش او را «آواکس دشت‌عباس» می‌نامیدند. شناسایی‌های دقیق قلاوند بعدها در عملیات فتح‌المبین بسیاری از گره‌های کور منطقه شمالی عملیات را باز کرد. همین استعداد و مهارت باعث شد تا حسن باقری بعدها پای او را به میدان‌های بزرگ‌تر باز کند.»

خبر

بازسازی مجتمع فرهنگی یادمان شهدای شیمیایی سردشت

یک‌ماه پس از دستور ویژه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، مجتمع فرهنگی یادمان شهدای شیمیایی سردشت، با اقدامات جهادی بازسازی شد. سیدمحمود اسلامی، معاون توسعه مدیریت و منابع وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی با اعلام این خبر افزود: «حدود یک‌ماه پیش وزیر فرهنگ که به‌عنوان نماینده تام‌الاختیار رئیس‌جمهور در سفر به آذربایجان غربی از مجتمع فرهنگی یادمان شهدای شیمیایی سردشت بازدید کرد، با توجه به غیرقابل استفاده شدن این مجتمع به‌دلیل کم‌توجهی در رسیدگی و مراقبت از این مجتمع، دستور داد تا به سرعت عملیات بازسازی و بهسازی آن انجام شود. این مجتمع ۵ سال پیش به بهره‌برداری رسیده بود، اما از زمان افتتاح آن تا یک‌ماه پیش به‌دلیل نگهداری نامناسب تقریبا متروکه و غیرقابل استفاده شده بود که با تکمیل عملیات بهسازی، همزمان با سالروز بمباران شیمیایی سردشت بازگشایی می‌شود.»

خبر

امیرسرتیپ الهامی:

افزایش توان موشکی از الزامات قدرت بازدارندگی است

پدافند هوایی ارتش از موشک‌های زمین به هوا، با برد ۳۰۰ کیلومتر رونمایی می‌کند. به نقل از خبرگزاری موج جانشین نیروی پدافند هوایی ارتش با تأکید بر لزوم خودکفایی در حوزه‌های استراتژیک با اعلام این خبر گفت: «افزایش توان موشکی ارتش و سپاه از الزامات قدرت بازدارندگی است که باید ارتقا پیدا کند و در این راستا پدافند هوایی ارتش در آینده نزدیک از موشک‌های زمین به هوا با برد ۳۰۰ کیلومتر رونمایی می‌کند. بر این باوریم که توسعه قدرت موشکی نماد خودباوری و اتکا به توان و نیروی داخلی است.» امیر سرتیپ علیرضا الهامی جانشین نیروی پدافند هوایی ارتش در ادامه افزود: «تنها راه برون‌رفت و گذر از تمامی تحریم‌ها و تهدیدها قوی شدن در تمامی امور به‌ویژه در حوزه نظامی است.»
وی با بیان اینکه فرماندهان، مسئولان و مدیران در بخش‌های مختلف باید همدل و هم آوا در راستای اهداف نظام اسلامی قدم بردارند، افزود: «هم‌افزایی و هماهنگی بین ارکان مختلف نظام قطعا خاری در چشم دشمنان و موجب پیشرفت کشور است.» جانشین فرمانده نیروی پدافند هوایی ارتش در پایان خاطرنشان کرد: «پدافند هوایی ارتش در زمینه علوم پدافندی، هوش مصنوعی، علوم شناختی، کوانتوم، دفاع سایبری، جنگ الکترونیک و سایر علوم همکاری شگرف و ارزنده‌ای با نخبگان کشوری، مجموعه وزارت دفاع، نیروهای مسلح، سازمان جهاد خودکفایی و نیز سایر مؤسسات علمی و دانشگاهی دارد که دشمن را در تصمیم‌گیری‌هایش دچار چالش کرده است.»

عکس: منصوره معتمدی

دخترم صدقه می‌داد تا به من نخندند

پای صحبت‌های جانباز سرافراز، حاج‌مجتبی مروتی که ۶۰ بار زیر تیغ جراحی رفته است

گزارش
مریم قاسمی
روزنامه‌نگار

او را شهید زنده می‌نامند؛ کسی که در دوران دفاع‌مقدس بر اثر انفجار گلوله «خمسه‌خمسه» بخش زیادی از صورتش متلاشی می‌شود؛ فردی که گرچه درد ناشی از جراحات و صدمات آن دوران را هنوز که هنوز است با خود دارد اما پروردگار عالمیان به او چنان صبر و استقامتی عنایت فرموده که مانند کوه در برابر این آلام و دردها ایستاده و ذره‌ای از هدف مقدسی که انتخاب کرده مأیوس و ناامید نشده است. در این بین بی‌انصافی است که از نقش همسران جانبازان حرفی به میان نیاید؛ بانوان شیردل و باایمانی که هر سختی و مشقتی را به جان خریده‌اند تا در حقیقت قهرمانان گمنام این زندگی باشند. سبک زندگی و منش جانباز سرافراز مجتبی مروتی و همسرش حاجیه خانم حبیبه‌سادات موسوی آنقدر جالب و شیرین است که می‌توان بر پایه هر بخش آن کتاب نوشت. در ادامه با این خانواده خوشبخت بیشتر آشنا می‌شوید.

ماجرای جانبازی حاج‌مجتبی مروتی درست بعد از ۵۴ روز از شروع جنگ تحمیلی و تجاوزگری نیروهای بعثی به مرزهای ایران آغاز می‌شود؛ زمانی که از ناحیه صورت به‌شدت زخمی و مجروح می‌شود، حتی نمی‌دانست که با چه نوع گلوله‌ای مجروح شده و بعدها نام «خمسه‌خمسه» را شنید و فهمید این سلاح چقدر بی‌رحم است. او در پاسخ به اینکه چطور شد در گیرودار جنگ، وقتی معلوم نبود چه اتفاقی در انتظارش است، تصمیم می‌گیرد به جبهه برود، می‌گوید: «آن زمان، فرمان و دستور حضرت امام(ره) به قصد جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام و انقلاب برای جوانان کشور حجت بود و هر کس وظیفه خود می‌دانست که لباس رزم بپوشد و جلوی دشمن تا بن‌دندان مسلح سینه سپر کند. پس کار ما چیزی جز انجام وظیفه نبود. ضمن اینکه به‌نظر بنده کوچک، مجروحیت و جانبازی مهم نیست؛ ای کاش همراه دیگر دوستان و هم‌سنگرانمان، شهادت نصیبمان می‌شد.» او ما را به لحظه جانبازی می‌برد؛ «یادم هست که آن موقع دشمن مثل نقل و نبات از هر طرف گلوله و خمپاره سر بچه‌ها می‌ریخت. اما رزمنده‌های باغیرت، پا پس نمی‌کشیدند و جلویشان سینه سپر کرده بودند. آتش دشمن این‌قدر پرحجم بود که به هر سو نگاه می‌کردید، رزمندگانی را می‌دیدید که مثل لاله پرپر می‌شدند.» با یادآوری آن لحظه‌ها بغض گلویش را نگه می‌دارد و می‌گوید: «در آن بحبوحه و در میان آتش و گلوله متوجه علی، هم‌سنگرم، شدم که گلوله خورد و زخمی روی زمین افتاد. فوری سمت سنگرمان رفتم تا به او برسم. نزدیک‌تر که شدم علی با صدای نامفهومی از من خواست که او را همان‌جا روی زمین بگذارم و بروم. اما چطور؟ بی‌اعتنا به حرف‌هایش او را روی دوش گذاشتم و راه افتادم. چند قدم به چادر صحرایی نمانده بود که زوزه گلوله را خیلی خیلی نزدیک به‌خودم شنیدم و بعد دیگر هیچ نفهمیدم. چند روز بعد که در بیمارستان به هوش آمدم نمی‌دانستم چه اتفاقی افتاده و آنجا چه می‌کنم. کل سر و صورتم باندپیچی شده بود.»

سیرت آدم‌ها بیش از صورت ارزش دارد

آن زمان که روی تخت بیمارستان بستری شده بود، کم‌کم هوش و حواسش سر جایش آمده بود. صداهای آدم‌هایی را که داخل اتاق می‌آمدند و می‌رفتند به خوبی می‌شنید که می‌گفتند گلوله درست روی صورتش منفجر شده و بیشتر اجزای آن را از بین برده است. شدت جراحت و صدماتی که به‌صورت آقامجتبی وارد شده بود به اندازه‌ای بود که کسی امید به زنده ماندنش نداشت و هر لحظه منتظر شهادتش بودند. او را به پشت خط انتقال می‌دهند تا شاید فرجی شود اما نه‌تنها بیمارستان آبادان بلکه در بیمارستان‌های اهواز و آیت‌الله طالقانی تهران هم نتوانستند برایش کاری انجام دهند و آخر کار با آمبولانس به بیمارستان سوانح سوختگی شهید مطهری تهران انتقالش دادند تا حداقل با انجام چندین عمل جراحی حساس، راه مجاری تنفسی او را باز کنند بلکه بتواند نفس بکشد. از آن سال تا به حالا ۶۰ بار عمل جراحی روی صورت حاج مجتبی مروتی انجام شده است. شدت انفجار گلوله روی صورتش به حدی بوده که بخش زیادی از صورتش گوشت، پوست و استخوان نداشت و علاوه بر آن ترمیم بخش‌های تنفسی و دهان، کار آسانی نبود. در هر عمل جراحی، بخشی از استخوان ران و استخوان‌های دیگر بدن برداشته می‌شد و به جای بینی و گونه و فک استفاده می‌شد. او با اینکه ۶۰ بار زیر تیغ جراحی رفته و هنوز هم به خوبی نمی‌تواند نفس بکشد اما باز مانند کوه استقامت می‌کند و می‌گوید: «سیرت و باطن آدم‌ها خیلی مهم‌تر و ارزشمندتر از صورت ظاهری آدم‌هاست. به هر حال مشکل غذاخوردن را می‌شود با راه‌حل‌هایی مثل میکس کردن یا خوردن سوپ و آش و غذاهای رقیق حل کرد، اما نمی‌توانم به‌راحتی از راه بینی نفس بکشم. خیلی وقت‌ها به‌دلیل تنفس از دهان، اکسیژن کم می‌آورم.»

مدیون ایثارگری همسرم هستم

حاج مجتبی چند سال پس از جانبازی و مجروحیت با حاجیه‌خانم حبیبه سادات موسوی آشنا و با ایشان ازدواج می‌کند. حاصل این زندگی ۳ فرزند پسر و دختر به نام‌های محمد، بنت‌الهدی و مرضیه است. محمد، مهندسی صنایع، بنت‌الهدی دکتری داروسازی و مرضیه نیز مهندسی معماری دارد و جزو افراد موفق و نخبه کشور به‌حساب می‌آیند. این جانباز دوران دفاع‌مقدس با بیان اینکه جنگ تحمیلی و مجروحیتش تأثیرهای زیادی بر زندگی خانواده‌اش گذاشته، می‌گوید: «جنگ تحمیلی برای من و همه جانبازان و یادگاران جنگ تبعاتی داشت، اما همسرم با داشتن اعتقادات دینی و معنوی قوی همیشه کنارم بود. هرچند او و فرزندانم به‌دلیل جراحی‌های مکرر بسیار اذیت شدند اما هیچ‌وقت گلایه نکردند. حتی وقتی شنیدند که جراحان انگلستانی گفته بودند دیگر کاری برای من نمی‌توانند انجام دهند، تنهایم نگذاشتند و همیشه همراهی‌ام کردند.» مروتی از ایثارگری و نقش همسران جانبازان صحبت می‌کند و می‌گوید: «زندگی کنار یک جانباز بسیار سخت است، به‌ویژه جانبازی با وضعیت جسمانی امروز بنده. در واقع، من هرچه را که دارم، مدیون همسرم هستم. او همواره در این شرایط سخت یار و یاورم بوده است.» آقا مجتبی از تأثیرگذاری همسرش حبیبه خانم در شاد و باطراوت نگه‌داشتن خانواده و تزریق شادی بین بچه‌ها صحبت می‌کند و می‌گوید: «بچه‌ها به‌دلیل سن و سال و شرایط روحی و روانی‌شان همواره نیازمند توجه هستند، به‌خصوص زمانی که پدرشان به‌دلیل مجروحیت دچار صدمات جسمی شده باشد. در این زمان نقش و جایگاه مادری پررنگ‌تر می‌شود. مثل حبیبه خانم که این قضیه را به خوبی مدیریت کرد.» او با بیان خاطره‌ای از دوران کودکی مرضیه می‌گوید: «یک روز مرضیه آرام به مادرش گفته بود که من در کودکی هر روز مقداری از پول توجیبی‌ام را در صندوق صدقه می‌انداختم تا خدا کمک کند و کسی به‌صورت بابای من نخندد. در اینجا می‌توانید احساسات پاک و معصومانه یک دختربچه با بابای مجروحش را کمی درک کنید. حاج‌مجتبی که برادر شهیدان مرتضی و مصطفی مروتی است هنوز هم حسرت شهادت را می‌خورد و می‌گوید اگر زمانی لازم باشد، باز هم لباس رزم می‌پوشد و برای دفاع از خاک و ناموس کشور سینه‌اش را مقابل دشمن سپر می‌کند.

مکث

پدرم با ازدواجمان مخالف بود

حبیبه‌سادات آنقدر مهربان و خونگرم است که اصلا در صحبت کردن با او احساس خستگی نمی‌کنید. درباره نحوه آشنایی با آقامجتبی و شروع زندگی‌اش می‌گوید: «۱۵ساله بودم که مجتبی با خانواده‌اش به خواستگاری‌ام آمد. پدرم از اولش مخالف وصلت ما بود، چون فکر می‌کرد از روی احساس و بچگانه تصمیم گرفته‌ام، اما وقتی دید در تصمیم‌ام مصمم هستم رضایت داد. زندگی با یک جانباز در کنار سختی، شیرینی خودش را دارد. آنچه من در این زندگی به‌دست آوردم بسیار ارزشمند است، مثلا داشتن فرزندانی صالح، باایمان و بامعرفت. اما در کنار آن دیدن رنج و عذابی که آقای مروتی می‌کشید همیشه آزارم می‌داد. او بسیار درد کشیده و حالا هم درد می‌کشد و با دارو آرام می‌شود. البته هر لحظه خدا را شکر می‌کنم که لیاقت همسری یک جانباز را داشتم. همیشه سعی کردم تا بچه‌هایی تربیت کنم که قدر ایران، شهدا و امامشان را بدانند. صبوری کردم که بدانند پدرشان و یادگاران جنگ اسطوره‌هایی هستند که باید قدرشان را بدانیم.»

فاطمه یگانه؛ بانوی خیّری که خانه کوچکش پایگاه افراد بی‌بضاعت است

دستگیری از نیازمندان با دست‌های خالی

گزارش
فرنیا عرب‌امینی
روزنامه‌نگار

دست‌هایش خالی است؛ نه از مردمداری، که در این کار سر آمد همه است، از مال دنیا چیز زیادی ندارد. نه کارخانه‌ای دارد و نه اندوخته مالی که بتوان گفت مازاد سرمایه‌اش را صرف کار خیر می‌کند. زندگی او هم مثل اغلب مردم از یک رفاه نسبی برخوردار است. با این حال خانه کوچکش پایگاهی شده برای خانواده‌های نیازمند تا بیایند و مشکل خود را با او بازگویند. فاطمه یگانه شیرزنی است که برای رفع گرفتاری دیگران شبانه‌روز خدمت می‌کند؛ از تامین دارو و لباس و مواد خوراکی تا جهیزیه برای نوعروسان نیازمند. به باور این بانو انجام کار خیر نیازی به مؤسسه‌های آنچنانی یا بوروکراسی اداری ندارد و از کنج خانه هم می‌شود برای آنها گامی برداشت.

خانه او ۲اتاق تودرتو دارد و آشپزخانه‌ای که در انتهای حیاط ۲۰متری‌اش قرار گرفته است، کوچک است اما برخلاف وسعتش کارهای بزرگی در آن انجام می‌شود. یگانه سال‌هاست در کار خیر قدم برمی‌دارد؛ از زمان جنگ. این خصلت نیک را از مادرش به ارث گرفته است: «من پدر نداشتم. مادرم کار می‌کرد. زن زحمتکشی بود. با اینکه خودمان نیاز داشتیم اما از کمک کردن به دیگران مضایقه نمی‌کرد. در زمان جنگ که کمک‌های مردمی برای جبهه‌ها جمع‌آوری می‌شد مادرم هر چه در خانه داشت برای جبهه فرستاد. مقداری هم شیرخشک خرید و برای شیرخواره‌های آبادان فرستاد. وقتی هم که از دنیا رفت خانه‌اش را به پایگاه مردمی تبدیل کردیم؛ با نام پایگاه حضرت رقیه(س). من و خواهرم در آنجا ترشی و مربا و دیگر مواد خوراکی رزمنده‌ها را آماده می‌کردیم. برای جلوگیری از اسراف به در خانه‌ها می‌رفتم و خاک قندشان را می‌گرفتم تا مربا درست کنم. از جبهه لباس و پتوهای خونی می‌آوردند، آنها را می‌شستیم و اتو می‌زدیم. چقدر دکمه لباس رزمنده‌ها را دوختیم! چه توفیقی نصیب‌مان شده بود.»

شب‌ها خواب ندارم

او از مادرش یاد گرفت که با دست خالی هم می‌توان کمک کرد. یگانه همین رویه را پیش گرفت تا امروز که خانواده‌های زیادی برای رفع مشکل‌شان به خانه او می‌آیند. به گفته خودش بخشی از هزینه‌ها توسط دختر و پسرش جمع می‌شود و باقی را دوستان و آشنایان همراهی می‌کنند. شاید این تصور پیش بیاید که خوب اینگونه خدمت‌رسانی را همه می‌دانند و بلد هستند اما نکته مهم کاری است که یگانه انجام می‌دهد و دیگران خیر؛ اینکه نسبت به همنوعانش بی‌تفاوت نیست و شبانه‌روز در فکر جور کردن هزینه درمان یا خوراک نیازمندان است. خودش می‌گوید: «شب‌ها خواب ندارم. یکی دارو می‌خواهد باید هزینه‌اش جور شود، دیگری لباس ندارد باید تهیه شود. خانمی می‌آید و گریه‌کنان می‌گوید فرزندش گرسنه است شیرخشک می‌خواهد. از همه سخت‌تر جهیزیه است که برای تهیه آن واقعا مستاصل می‌شوم.»

در بعضی از خانه‌ها حتی یک تکه موکت هم نیست

یگانه بی‌آنکه مؤسسه‌ای داشته باشد یا از ارگانی کمک بگیرد، این کار را برای دل خودش می‌کند. در واقع اعتقادی به بوروکراسی اداری ندارد. معتقد است مشکل مردم باید سریع حل شود. او برای بررسی وضعیت خانواده نیازمندان گاهی به شهرهای حاشیه تهران سفر می‌کند، بی‌آنکه وسیله‌ای داشته باشد. او دل پری دارد: «به خانه‌هایی سرکشی کرده‌ام که حتی یک تکه موکت هم ندارند. در وضعیت بدی به‌سر می‌برند؛ پدر بیمار، مادر کم‌توان، دختر دم‌بخت. چه باید بکنم؟ می‌توانم بی‌تفاوت باشم؟ بارها شده وقتی از خانه نیازمندان برمی‌گردم کلی گریه می‌کنم که چرا بیشتر از این نمی‌توانم کاری انجام دهم.» یگانه با این که سن و سالی از او گذشته و می‌تواند وقت خود را با نوه‌ها بگذراند و با خانواده خوش باشد اما انگار دغدغه دیگران راحتش نمی‌گذارد. ناگفته نماند در مسیری که یگانه می‌رود همسرش حامی خوبی برای او است و در واقع مأمور خرید او است. مردش را همه به خوش‌نامی می‌شناسند؛ قربانعلی رمضانی معروف به شیدا نیشابوری، همان شاعر و روضه‌خوان قدیمی.

یاد

مژگان مهرابی؛ روزنامه‌نگار

نگاهی به زندگی «شهید آیت‌الله صدوقی» چهارمین شهید محراب در سالروز شهادتش

حمله انتحاری در مسجد یزد

سیاستمدار مقتدری بود؛ یک روحانی مبارز. با روشی که پیش گرفته بود اجازه نفوذ فرهنگ اجنبی و بیگانه را در اندیشه و فکر مردمش نمی‌داد. از مخالفان سرسخت رژیم پهلوی بود و برای افشاگری ظلم و ستم شاهنشاهی از هیچ کاری فروگذار نبود. آیت‌الله شیخ محمد صدوقی از علمایی بود که برای پیروزی انقلاب از جان‌مایه گذاشت و در هر فعالیت سیاسی پا به پای امام‌خمینی(ره) حضور داشت. دوست صمیمی ایشان بود و سایه به سایه‌شان می‌رفت. این عالم سرانجام در ۱۱تیرماه۱۳۶۱، پس از پایان نمازجمعه توسط یکی از منافقان به شهادت رسید. به این بهانه از چهارمین شهید محراب یادی می‌کنیم.

دهم اسفند سال ۱۲۸۷ به دنیا آمد. پدرش ملا ابوطالب نامش را محمد گذاشت. هنوز خود را پیدا نکرده بود که پدر و مادرش را از دست داد و سرپرستی او را میرزا محمد کرمانشاهی پسرعمویش به‌عهده گرفت. میرزا محمد از علمای برجسته شهر یزد بود و وجودش برکتی بود برای محمد نوجوان. محمد که در دامان میرزا محمد بزرگ شده و شخصیتش شکل گرفته بود، علاقه‌مند به تحصیل علوم حوزوی شد. او به مدرسه علمیه یزد رفت و نزد استادانی چون سیدعلی محمد کازرونی، حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی، علی بمان و محمد زارچی درس خواند. سپس برای ادامه تحصیل عازم قم شد. در آنجا پای درس استادانی چون آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سیدصدرالدین صدر، سیدمحمد تقی خوانساری، سیدحسین بروجردی نشست و به‌دلیل استعداد بالایی که در این علم داشت زودتر از انتظار به درجه اجتهاد رسید.

کارنامه سیاسی شهید صدوقی

آیت‌الله صدوقی که از مخالفان رژیم پهلوی بود و روحیه ظلم‌ستیزی داشت برای مبارزات سیاسی همگام با امام‌خمینی(ره) شد. او در سال ۱۳۴۱ به شاه تلگرافی ارسال و مخالفت خود را با تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی اعلام کرد و پس از آن با جسارت بیشتری به مبارزات خود ادامه داد. این روحانی عالیقدر در یزد علاوه بر افشاگری جنایات رژیم ستمشاهی در مسجد روضه محمدیه سخنرانی می‌کرد و صحبت‌های امام خمینی(ره) را به گوش مردم می‌رساند. آیت‌الله صدوقی از جمله کسانی بود که برای پیروزی انقلاب زحمات زیادی کشید. دیدار از روحانیون تبعیدی در مناطق مختلف، حمایت از امام‌خمینی (ره) در حادثه ۱۵خرداد سال ۱۳۴۲ و مهاجرت به تهران به‌منظور اعتراض به دستگیری ایشان، تشکیل جلسات بزرگداشت شهدای طلاب در حادثه ۱۹دی قم، اعتراض به کشتار ۲۹بهمن مردم تبریز و برگزاری مراسم چهلم شهدای تبریز در یزد و همچنین برپایی مجلس ترحیم برای شهید سیدمصطفی خمینی از جمله اقداماتی است که او در کارنامه مبارزاتی خود دارد.

حضور در عملیات بیت‌المقدس

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، آیت‌الله صدوقی به امامت جمعه یزد منصوب شد، همچنین از طرف مردم یزد به‌عنوان نماینده به مجلس خبرگان راه یافت. او عالم سیاستمدار و زیرکی بود. هر زمان تصمیمی می‌گرفت هیچ‌کس نمی‌توانست مانع تحقق هدف او شود. در یزد صبح زود به تنهایی و بدون محافظ به مسجد می‌رفت. او با وجود کهولت سن در عملیات بیت‌المقدس حضور داشت و مقام معظم رهبری درخصوص رشادت او گفتند: «گفتند می‌خواهم بروم یزد و به جبهه هم بروم که من به ایشان گفتم شما خوب است اگر جبهه می‌روید به طرف غرب بروید که آنجا هوایش در فصل بهار و اردیبهشت خوب است و جنوب نروید چون گرم است، ایشان گفتند تا ببینم چه می‌شود و ناگهان دیدیم ایشان سر و کله‌اش از جنوب پیدا شد و در حمله بیت‌المقدس حاضر بود.»

پرواز در محراب

روز جمعه‌ای در سال ۱۳۶۱ با یازدهم ماه مبارک رمضان و یازدهم تیرماه همزمان شد. آیت‌الله صدوقی غسل جمعه کرد و به طرف مسجد «ملا اسماعیل» حرکت کرد. یکی از روزهای گرم تابستان اما این گرما و روزه‌داری مردم باعث نشد که صف نمازجمعه یزد آن هم به امامت آیت‌الله محمد صدوقی خلوت باشد، مردم حتی تا پشت‌بام‌ها هم سجاده و جانماز پهن کرده بودند. نمازجمعه که تمام شد حوالی ساعت ۱۳:۲۰ ظهر بود، مسجد ملا اسماعیل مملو از جمعیت بود، امام جمعه خیلی نگران گرمایی بود که مردم را آزار می‌داد حتی اجازه نداد بین دو خطبه اطلاعیه‌ای که آماده شده بود را بخوانند. از مردم درخواست کرد که همراه موذن اذان را تکرار نکنند تا نماز سریع‌تر تمام شود. نماز را که خواند، از محراب بیرون آمد. وارد صحن جدید شد تا کفش‌هایش را بپوشد. در این حین از پشت سر، جوانی محکم آیت‌الله صدوقی را در آغوش گرفت و گفت می‌خواهد پیشانی او را ببوسد. چون حرکاتش شک‌برانگیز بود، پاسدارها و حتی خود آیت‌الله صدوقی تلاش کردند تا او را دور کنند اما موفق نشدند. آن جوان که نامش رضا ابراهیم‌زاده و از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود، همانطور محکم آیت‌الله را در آغوش گرفته بود و او را رها نمی‌کرد تا اینکه ناگهان صدای انفجار فضا را پر کرد. آیت‌الله صدوقی از ناحیه کمر و ستون فقرات و شکم به‌شدت مصدوم شد و در راه انتقال به بیمارستان افشار یزد به شهادت رسید.